



## نقدی بر

# حواشی کتاب نارنجی

علی پور صفر

کتاب نارنجی (گزارشهای سیاسی وزارت امور خارجه روسیه تزاری درباره انقلاب مشروطه ایران). ویراستار: احمد بشیری. جلد نخستین: ظل السلطان و محمد علی شاه رودرو. مترجم این جلد: حسین قاسمیان. چاپ دوم. تهران. نشر نور. ۱۳۶۷. هشت + ۳۲۲.

مجلد اول کتاب نارنجی... که اخیراً چاپ و منتشر شده است، اثری است که در حد خود می تواند بسیاری از نقاط مبهم و تاریک انقلاب مشروطه ایران را روشن نماید.

استفاده از گزارشهای یادشده و نیز کتاب آبی، که همزاد انگلیسی کتاب نارنجی است، اهمیت بسیار زیادی در تدوین تاریخ جامع انقلاب مشروطیت دارند. بی اعتنائی به این نوشته ها و انواع مشابه آنها، تألیف و تدوین تاریخ انقلاب مشروطیت را جداً کم اعتبار می کند. بنابراین، هر ترجمه ای که از این نوشته ها صورت گیرد و هر حاشیه ای که برای توضیح مطالب آنها نوشته شود باید از روی تحقیق و دقت و اطلاعات کافی نسبت به موضوع ترجمه و تحشیه باشد. پانوشته ها، حواشی و تعلیقات معمولاً برای تفهیم و انکشاف مطالب نو، مهم و یا مجهول به کار برده می شوند. بنابراین، حاشیه نویسی برای هر کتابی باید متکی به اطلاعات و دانش کافی نسبت به موضوع باشد. با کمال تأسف و حیرت، حاشیه نویس محترم مجلد اول کتاب نارنجی، آقای احمد بشیری، در ایضاح بعضی مواضع کتاب و اعلام انسانی و جغرافیایی آن، دچار لغزشهای بس جدی و زیان آور شده اند. بازایی صورت صحیح و دقیق مطالب مغشوش، که بر کتاب تحمیل شده اند، برای مطالعه درست و صحیح آن دسته از

خوانندگان کتاب که احیاناً اغتشاشها و لغزشهای مزبور را در نمی یابند ضروری است. پاره ای از این لغزشها را در اینجا ملاحظه می کنیم.

○ در صفحه ۲۷ کتاب، زیر عنوان «آخرین روزهای مظفرالدین شاه»، هارتویگ، کاردار سفارت روس در تهران، در هنگامه ای که فرمان مشروطیت در آستانه انتشار بوده، می نویسد که صدراعظم به وی (هارتویگ) اعتراف کرده که نسبت به آینده نگران است و حزب اصلاحات به موفقیتهایی که تاکنون به دست آورده اکتفا نخواهد کرد. محشی در پانوشته شماره ۶ همین صفحه گفته است که «با بررسی در متون دوران مشروطه این حزب شناخته نشد»، و بعد با اشاره هایی که به برخی از ویژگیهای حزب «اصلاحیون عامیون» کرده، در واقع خواسته و ناخواسته حزب اصلاحات را با حزب اصلاحیون عامیون به نحوی مرتبط دانسته است. در حالی که منظور گزارشگر از لفظ حزب در اینجا معنای اصطلاحی و جدید آن، یعنی دسته ای با تشکیلات و اساسنامه و برنامه معین نیست، بلکه منظور وی معنای عام این لفظ است و مرادش از حزب اصلاحات طرفداران اصلاحات، یعنی آزادخواهان و مشروطه خواهان است، همان گونه که از درباریان و به طور کلی مخالفان مشروطه با عنوان حزب محافظه کار درباری یاد می کند. دستداران تاریخ انقلاب مشروطیت می دانند که در مجلس اول هیچ تشکیلات سیاسی اسم و رسمداری در صحنه فعالیت علنی حضور نداشت. تنها صورت فعالیتها سازمان یافته سیاسی، همان انجمنهای معروف مشروطه خواه، یعنی تشکلهای ساده صنفی، محلی، قومی و سیاسی بودند که راهنمایی اجتماعی و سیاسی مردم آن روزگار را به عهده داشتند. در حاشیه صفحه ۵۶، حزب اتفاق و ترقی، که یکی از احزاب معتدل و اصلاح طلب مجلس دوم بود، با جداسازی دو کلمه اتفاق و ترقی از یکدیگر به صورت «اتفاق» و «ترقی» درآمده و این گمان نادرست را به خواننده انتقال می دهد که «اتفاق و ترقی» دو حزب جداگانه است.

○ در حاشیه صفحه ۵۹ می نویسد که قبیله اصانلو «ریشه در هم کردی و ترکی دارند؛ یعنی از آمیزش کردهای ساوجبلاغ آذربایجان و ترکان خراسان و ورامین و افغانیهایی که از راه خراسان وارد ایران شدند پدید آمده اند». این اظهار نظر عجیب و باور نکردنی درباره یکی از طوایف سرشناس و مشهور ترک ایران است که هنوز هم با حفظ هویت قومی و زبانی خود در چند نقطه این سرزمین پهناور به سر می برند. هیچ يك از منابع تاریخی و قوم شناسی قدیم و جدید مطالب مورد نظر حاشیه نویس محترم را تأیید نمی کند. نگارنده با توجه به مطالب حدود ۱۶ کتاب تاریخی و قوم شناسی قدیم و جدید، که اطلاعات قابل توجهی درباره

تهران در واقعه بست نشینی قاطرچیان محمدعلیشاه در میدان توپخانه به حراست و نگهداری از مجلس شورای ملی و مشروطیت برخاسته بودند. همو، در روز کودتای محمدعلی شاه علیه مجلس شورای ملی از جمله مدافعان مسلح مجلس بود. حال آنکه عین السلطنه، یعنی همان کسی که منظور گزارشگر روسی است، از نمونه‌های زنده خیانت و تبهکاری در حق مردم ایران است. قهرمان میرزا عین السلطنه پسر عبدالصمد میرزا عزالدوله برادر ناتنی ناصرالدین شاه قاجار بود. عزالدوله که خالصه الموت را در اجاره داشت در گیرودار وقایع مشروطه مدعی تملک اراضی بسیاری از روستاهای الموت شد و بر سر این مدعیات بارها و بارها با مردم معترض و آزادیخواهان الموت جنگ و منازعه داشت. عین السلطنه و برادرش حاجی افخم الدوله و شوهرخواهرش رفعت السلطان، فرمانده نیروهای مسلح پدر و مجری بسیاری از رفتارهای غیرانسانی و شکنجه‌های قرون وسطایی بود. شدت تعدیات و ستمگریهای وی تا آنجا بود که کابینه مستوفی الممالک با فرستادن احمدخان آذری به الموت، مدعیات خانواده عزالدوله را ناموجه خواند و عین السلطنه را از الموت اخراج کرد. عین السلطنه پس از خروج از الموت به قزوین رفت و یکسره به کنسولگری روسیه پناهنده شد و از آنان درخواست کمک کرد. حمایت دولت روسیه تزاری موجب گردید که اقتدار عین السلطنه بار دیگر در روستاهای الموت برقرار شود. وی پس از ورود به الموت، گروه کثیری از معترضان و آزادیخواهان الموت را دستگیر، شکنجه و زندانی کرد و پس از آن نیز تقریباً همگی آنان را به کنسولگری روسیه در قزوین تحویل داد. عین السلطنه با افزایش پرچم روسیه تزاری بر فراز قلعه زوارک الموت، خود را تمام و کمال تحت تابعیت و حمایت دولت روسیه تزاری قرار داد. جنگ و گریزهای مردم الموت و خانواده عزالدوله تا سالهای صدارت و پس از آن، سالهای سلطنت رضاخان، طول کشید. پس از لغو خالصه و دخالت‌های رضاخان که قصد سرنگونی سلسله قاجاریه را داشت، مدعیات عزالدوله و عین السلطنه موقوف شد و به توافقی که فایده چندانی برای مردم الموت نداشت ختم گردید. ماجراهای میان خانواده عزالدوله و مردم الموت در کتاب آقای سید ضیاءالدین الموتی، که حاوی شرح بسیار مفید و جالب توجهی از آن ماجراها و مشروطه خواهی مردم الموت است آمده است. این کتاب با نام قیام مسلحانه دهقانان الموت در سال ۱۳۵۹ منتشر شده است.

○ حاشیه نویسی در پانوشت صفحه ۱۵۳ برای معرفی صارم الدوله نمینی، نایب الحکومه آستارا، که از جانب مردم این شهر پذیرفته نشد، خوانندگان را به اکبر میرزا صارم الدوله فرزند مشهور مسعود میرزا ظل السلطان ارجاع می‌دهد. آن صارم الدوله

طوایف اصائلو دربردارند، به یقین می‌تواند گفت که هیچ یک از این منابع جز این نگفته‌اند که طوایف اصائلو از تیره‌های ایلات ترک افشارند که در بعضی نواحی آذربایجان از سرزمینهای دربند باب‌الابواب تا خمسه زنجان و همچنین در اراضی ورامین گرمسار پراکنده‌اند. در طول قرون گذشته دسته‌هایی از این مردم به دستور سلاطین وقت به بعضی نواحی نامأنوس از قبیل سخت سر (رامسر)، تنکابن، ساری کوچ کرده بودند که هم امروز نیز نشانه‌هایی از آنان در این نواحی دیده می‌شود.

○ حاشیه نویسی محترم در زیرنویس صفحه ۱۰۶ مرقوم کرده‌اند که معاضد السلطنه پیرنیا «پس از آنکه مجلس به توپ بسته شد به اروپا رفت و با سیدحسن تقی‌زاده کمیته اعتدالیون را برپا کرد.» شاید مشهورترین خبری که درباره سیدحسن تقی‌زاده وجود داشته باشد رفتار تندروانه او در قیادتش بر حزب دموکرات ایران بود که سبب شد تا مراجع نجف به درخواست اعتدالیون وی را به فساد عقیده موصوف و تکفیر کنند.

○ در زیرنویس صفحه ۱۳۹، حاشیه نویسی محترم آورده‌اند که «ایل خواجه‌وند... به دستور نادرشاه افشار از گروس و کردستان به ناحیه تنکابن (مازندران) کوچانیده شدند.» بر خلاف نظر ایشان، خواجه‌وندانها در ناحیه تنکابن بلکه در محال کلاردشت و کجور مقیم شدند. هم امروز نیز فرزندان آنها در نواحی یاد شده با همان نام به زندگی مشغول‌اند.

نویسنده محترم حواشی درباره بعضی از رجال مذکور در کتاب نارنجی دچار لغزشها و خطاهای بسیار سنگینی شده‌اند:

○ در زیرنویس صفحه ۱۴۹ درباره عین السلطنه، حاکم ورامین که از جانب مردم ورامین پذیرفته نشد، شرح حالی ارائه شده که تماماً غیر واقعی است. در واقع از جزئیات که صرف نظر کنیم محشی سرگذشت عین السلطنه و عین السلطان را به نحو غریبی درهم آمیخته است. عین السلطان از شهزادگان جوان مشروطه خواه تهران بود. وی فرزند صارم الدوله و بانوی عظمی، دختر ناصرالدین شاه و خواهرزاده ظل السلطان بود. حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی وی را در زمره کسانی آورده است که به اتفاق ظهیر السلطان، دیگر نواده دختری ناصرالدین شاه و تعدادی از جوانان اشرافی و گروه کثیری از مردم آزادیخواه و مشروطه طلب

به دست نیامد». در همان سظوری که گزارشگر روسی به عزالدوله اشاره می کند در می یابیم که وی از شاهزادگان است و با مردم الموت برای تحویل سلاحهایی که الموتیان از امیر اسعد دریافت کرده بودند مذاکره می کند و مذاکره هم نتیجه مثبت می دهد و مردم سلاحها را به وی تحویل می دهند. چگونه ممکن است شاهزاده ای با این مشخصات زندگی نامه اش به دست نیاید؟

○ حاشیه نویس محترم در جستجوی پیشینه انجمن قاجاریه، در زیر نویس صفحه ۲۳۷، بعد از اینکه می گوید «پیشینه این انجمن به دست نیامد» آن را به قید احتمال به گروهی از شاهزادگان و درباریان محمدعلی شاه منتسب می کند که بنا بوده شاه را بپند دهند و از درگیری با مشروطه خواهان بازدارند؛ حال آنکه این انجمن چیزی نیست جز جلسات خانه های علاءالدوله و عضدالملک که به گفته دولت آبادی در صدد تأمین منافع خصوصی خود بودند. این جلسات پس از تبعید علاءالدوله و جلال الدوله و سردار منصور رشتی برهم خورد و هیچ نتیجه ای به بار نیاورد. پیشتر نیز اعیان و اشراف و شاهزادگان کهنه پرست قاجار به ملاحظه قدرت و توانایی مجلس شورای ملی با تشکیل انجمن و حضور در مجلس شورای ملی، پایبندی خود را به مجلس شورا و دولت مشروطه با قید سوگند اظهار داشته بودند، حتی حسین پاشاخان، امیر بهادر جنگ، نیز که از کهنه مرتجعان روزگار بود در این انجمن عضویت داشت.

○ حاشیه نویس در پانویس صفحه ۲۶۱ راجع به یکی از مخالفان تبهکار نهضت جنگل، یعنی نصرت الله خان تالش دولابی ملقب به ضرغام السلطنه، امیر مقتدر و سپس سردار مقتدر، اظهار بی اطلاعی می نماید و پس از آن احتمال می دهد که وی همان ضرغام السلطنه بختیاری باشد که در فتح اصفهان و تهران شرکت داشت. ضرغام السلطنه، سردار مقتدر، نصرت الله خان پسر امان الله خان پسر حسینقلی خان حاکم موروثی ناحیه تالش نشین تالش دولاب بود. وی به گفته رایینو تا اوان مشروطیت حکومت کم فروغی داشت. به گفته ناصر دفترروایی پس از اینکه وی توانست تجمع نیروهای سالارالدوله را در خلخال برهم بریزد و خود او را به فرار مجبور سازد، صاحب لقب امیر مقتدر و پس از آن صاحب لقب سردار مقتدر شد. وی در دوره تعطیل مشروطیت، که به دست قزاقان روسی و نایب السلطنه انگلیسی مآب صورت گرفت، نفوذ و قدرت خود را در همه نقاط تالش نشین و بعضی روستاهای خلخال گسترش داد. پس از اعلام موجودیت نهضت جنگل وی از مخالفان جدی نهضت شد و علی رغم بعضی آشتیها و مصالحه ها که میان وی و نهضت جنگل پیش آمد، تا قتل سران جنگل از پای ننشست.

○ در زیر نویس صفحه ۲۸۰ در توضیح درباره ارفع السلطنه

که نایب الحکومه آستارا بود برادر کوچکتر میرصادق خان تالش صارم السلطنه حاکم موروثی ناحیه تالش نشین و از نبرگان میرحسن خان تالش بود. اوژن اوین وزیر مختار فرانسه در ایران، که مأموریت او مقارن انقلاب مشروطیت بود، در کتاب خود به نام ایران امروز، توصیف بسیار جالب توجهی از میرصادق خان صارم السلطنه نمینی و زندگی او ارائه کرده است. در ضمن همان گزارشی که خبر از نیابت حکومت صارم الدوله می دهد، از حکومت صارم السلطنه در نواحی آستارا و تالش و نمین و نوار مرزی تا بیله سوار صحبت به میان آمده است. بنابراین بازگشت صارم الدوله به نمین و نزد برادر وی چیزی جز بازگشت او به نزد حاکم موروثی نمین یعنی میرصادق خان صارم السلطنه نمینی نیست.

○ اشتباه دیگر حاشیه نویس، که سخت حیرت آور است، گمان تطبیق یحیی خان چهریقی، حاکم سلماس و ایلخانی کردان این ناحیه در دوره سلطنت محمدشاه قاجار و یحیی خان نایب الحکومه موقت لنگرود در سال اول مشروطه است. حاشیه نویس محترم در پانویس صفحه ۲۲۲ این احتمال را به میان آورده اند. یحیی خان چهریقی که شرح حکمرانی او و مخالفت های وی با ملک قاسم میرزا، حاکم منطقه ارومیه، توسط ملاعبدالرشید محمود لوی افشار اورموی، نویسنده تاریخ افشار، ثبت شده است، در دوران امارت و ایلخانیگری خود، مرحله میانی عمر را طی کرده بود، با توجه به فاصله زمانی میان سال اول مشروطه و سلطنت محمدشاه قاجار، باید گفت که آن کهنه جنگجوی کُرد، که مخالفت با شاهزادگان از اشتغالات روزمره او بود، امارت و حکومت و ایلخانیگری خود را یا در کودکی و خردسالی سپری کرده و یا اینکه بعد از یک قرن زندگی پراحتشام، نایب الحکومه موقت لنگرود و دست نشانده میرزا علی خان ظهیرالدوله قاجار شد. این هر دو احتمال پاک بی معنی و ناموجه است. به نظر می رسد که حاشیه نویس محترم با مراجعه به جلد ششم کتاب شرح حال رجال ایران نوشته مهدی بامداد به این احتمال رسیده اند.

○ در پانویس صفحه ۲۲۳، درباره عزالدوله، برادر ناتنی ناصرالدین شاه و ممتلك الموت، نوشته شده است: «زندگینامه اش

احتمال داده‌اند که «شاید منظور میرزا حسن خان پسر میرزا رضاخان ارفع الدوله نایب دوم سفارت ایران در سن پترزبورگ بوده باشد که در سال ۱۲۷۶ خورشیدی لقب ارفع السلطان گرفت». ارفع السلطان که گویا نام وی فتح‌الله‌خان بود، پسر ارشد نصرت‌الله‌خان عمیدالسلطنه سردار امجد حاکم موروثی ناحیه تالش نشین کرگان‌رود (محل هشتپر کنونی) بود. وی بعد از اینکه مردم کرگان‌رود، عمیدالسلطنه ستمکار را با توسل به مشروطه از حکومت خلع و از کرگان‌رود اخراج کردند با حمایت کنسولگری روسیه در رشت به حکومت کرگان‌رود رسید. وی که از آغاز حکومت خود با مخالفت‌های جدی و قاطع مردم کرگان‌رود مواجه بود، جز با کمک قزاقان روسی نتوانست به حکومت خود ادامه دهد. وی در دوره حکومت خود عده‌ای از مردم مشروطه‌خواه را به قتل رسانید، از جمله اعمال او دوختن دهان عده‌ای از مشروطه‌خواهان کرگان‌رود بود، رابینو، ناصر دفتر روایی و ابراهیم فخرایی خاطرات مفیدی درباره ارفع السلطان از خود به جا گذاشته‌اند.

○ حاشیه‌نویس محترم در توضیح بعضی مواضع و اعلام کتاب، مطالبی مرقوم کرده‌اند که هرچند از صحت خالی نیست، اما حق مطلب ادا نشده است؛ از این جمله است توضیحات درباره: میرزا حسین خان سپهسالار، عمیدالسلطنه تالش، عبدالحسین خان معزالسلطان سردار محیی، نفی‌خان رشیدالملک.

نکته‌ای هم درباره مشخصات کتاب‌شناسی در صفحات آغازین کتاب و روی جلد آن بگویم. بر تارک روی جلد کتاب عنوان «مقالات سیاسی (۱)» دیده می‌شود. در مطالب پیش از متن، که معلوم نیست چرا زیر چند عنوان در صفحات جداگانه تنظیم شده، توضیحی درباره این عنوان آورده نشده است. در جاهایی که عنوان و نام پدیدآورندگان کتاب ثبت می‌شود (یعنی روی جلد، صفحه عنوان و صفحه شناسنامه) ناهماهنگی غریبی به چشم می‌خورد. عنوان جلد نخستین «ظل السلطان و محمدعلی شاه رودررو» فقط در صفحه عنوان آمده است. نام مترجم، حسین قاسمیان، فقط در صفحه شناسنامه آورده شده و روی جلد و در صفحه عنوان از آن خبری نیست. احمد بشیری که روی جلد عنوان کوشنده دارد و در صفحه عنوان، «ویراستار» هم به آن اضافه شده است، در صفحه شناسنامه نه نامی دارد و نه عنوانی. معلوم نیست که ترجمه فارسی این جلد مطابق با کدام جلد از هفت جلد متن اصلی است؟ در صفحه شناسنامه هیچ کدام از عنوان‌های فارسی کتاب، عنوان اصلی، فرعی و عنوان جلد نخستین ذکر نشده است.

## تصحیح جامع المقاصد

رضا مختاری

جامع المقاصد فی شرح القواعد. تألیف: محقق کرکی. تحقیق و تصحیح: مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث. قم. مؤسسه آل‌البیت، چاپ اول. ۱۴۰۸ قمری. ۲ جلد [تاکنون]. جلد اول ۵۲۴+۲۲ صفحه، جلد دوم ۵۲۴ صفحه. قطع وزیری. قیمت هر جلد ۱۵۰۰ ریال.

### قواعد و مؤلف آن

کتاب قواعد الاحکام فی معرفة الحلال والحرام نوشته دانشمند جامع، پرکار و پژوهنده، و به تعبیر محقق کرکی<sup>۱</sup>: استاد الکمل فی الکمل، شیخ ابومنصور حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی معروف به علامه و علامه حلی (۶۴۸ تا ۷۲۶ ق)، یکی از بهترین و جامعترین کتابهای فقهی و شامل یک دوره کامل فقه به طور موجز و فشرده و، برخلاف بسیاری از کتابهای علامه مانند منتهی و تذکره، خالی از استدلال، است و فروع فقهی بسیاری در آن مطرح شده است. همچنین، برخلاف معمول آن روزگار و برخلاف تذکره، از فتاوی علمای عامه در آن خبری نیست و علامه خود در سرآغاز آن به این نکته تصریح کرده است<sup>۲</sup>.

علامه قواعد را به خواش فرزند دانشمندش محمد مشهور به فخرالمحققین (۶۸۲ تا ۷۷۱ ق) نوشته<sup>۳</sup> و آن را در دو جزء تدوین کرده: جزء اول از کتاب الطهارة تا کتاب الوصایا، جزء دوم از کتاب النکاح تا کتاب الدیات (آخرین کتاب از ابواب فقه). و از نگارش جزء اول در نهم رمضان سال ۶۹۹<sup>۴</sup> و از جزء دوم در چهاردهم ذیحجه ۶۹۹، هنگامی که بیش از پنجاه سال داشته، فراغت یافته است<sup>۵</sup>.